Theories and criticism in Arabic literature
The Fourth year, Number ١٣, Spring١٤٠٣
Pp:٢٧- ٤٦

Research Paper

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٥٥٩٢٣١,١٠٧٥

Reading loneliness in the novel "Ibrahim al-Kateb" based on the psychodynamic theory of Erwin Yalom

Abbas Ganjali[١]

omid Hoot[٢]

Massoud Salmani Haghighi[٣]

(Received: ٢٠٢٥,١١,١٢ ,Accepted: ٢٠٢٥,١١,١٦)

Abstract

One of the four existential components is loneliness. Most people encounter this issue at some point in their lives for various reasons. Erwin Yalom, as one of the theorists of existential psychotherapy, has examined and explained the four existential elements, namely loneliness, death, freedom, emptiness, and methods of treatment and denial. This research, after introducing existential psychotherapy, its relationship with literature, and introducing Ibrahim Abdulqader al-Mazni, attempts to examine the loneliness component in the novel's atmosphere using a descriptive analytical method based on Erwin Yalom's theory. The results of the research show that the loneliness component has manifested itself in the lives of the characters in different ways, for example, in the form of fear of vulnerability or in the form of maintaining individuality and avoiding relationships with others, it has manifested itself in the life of the character Ibrahim al-Kateb, causing him to have an introverted personality and avoid sharing his feelings.

Keywords: Erwin Yalom, existential psychotherapy, loneliness, al-Mazni, Ibrahim al-Kateb.

---

١. Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran, Email: a.ganjali@hsu.ac.ir (Corresponding Author)
٢. Senior Research Fellow, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran, Email: amirhauth@gmail.com
٣. PhD student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran, Email: masoudhaghighi٩٩@gmail.com

© The Author(s). **Publisher**: Kosar University

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الرابعة، العدد ١٣، ربيع ١٤٠٣

صص: ٤٦-٢٧

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٥٥٩٢٣١,١٠٧٥

خوانش تنهایی در رمان «ابراهیم الکاتب» اثر عبدالقادر المازنی بر اساس نظریه روان پویه درمانی اروین دیوید یالوم

عباس گنجعلی [۱]

امید هوت [۲]

مسعود سلمانی حقیقی [۳]

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴,۰۸,۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴,۰۸,۲۵)

چکیده

یکی از اضطرابات چهارگانهٔ اگزیستانسیال تنهایی است. اغلب انسان‌ها دردوره‌ای از زندگی خود به دلایل مختلف با این موضوع مواجه می‌شوند. روان درمانی اگزیستانسیال نظریه‌ای است برگرفته از فلسفهٔ اگزیستانسیال، مرگ، تنهایی، آزادی و پوچی چهار مؤلفه‌ای که این فلسفه از آن‌ها با عنوان ترس‌های وجودی یاد می‌کند. از منظر روان درمانی وجودی این مؤلفه‌ها منبع اصلی اضطراب وجودی هستند این مؤلفه‌ها از منظر فلسفه و روان درمانی وجودی در وجود آدمی قرار دارند که کمیت و کیفیت زندگی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهند و او را مجبور به اقداماتی می‌کنند. اروین یالوم به عنوان یکی از نظریه‌پردازان روان درمانی اگزیستانسیال به بررسی و تبیین چهار عنصر اگزیستانسیال یعنی تنهایی، مرگ، آزادی، پوچی و روش‌های درمان و انکار آن پرداخته است. از منظر روان درمانی اگزیستانسیال این مؤلفه‌ها منبع اصلی اضطراب وجودی هستند. این مؤلفه‌ها از منظر فلسفه و روان درمانی اگزیستانسیال در وجود آدمی قرار دارند که کمیت و کیفیت زندگی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهند و او را مجبور به اقداماتی می‌کنند. این پژوهش سعی دارد پس از معرفی روان درمانی اگزیستانسیال، ارتباط آن با ادبیات و معرفی ابرهیم عبدالقادر المازنی، با روش تحلیلی توصیفی به بررسی مؤلفه تنهایی در فضای رمان بر اساس نظریه اروین یالوم بپردازد. برآیند پژوهش نشان می‌دهد مؤلفه تنهایی در زندگی شخصیت‌ها به گونه‌های متفاوتی نمود پیدا کرده است، به عنوان مثال به صورت ترس از آسیب‌پذیری یا به صورت حفظ فردیت و دوری از روابط با دیگران در زندگی شخصیت ابراهیم الکاتب نمود پیدا کرده است و باعث شده او شخصیتی درونگرا داشته باشد و از در میان گذاشتن احساسات دوری کند.

واژگان کلیدی: اروین یالوم، روان درمانی اگزیستانسیال، تنهایی، المازنی، ابراهیم الکاتب.

---

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، ایمیل: a.ganjali@hsu.ac.ir (نویسنده مسئول)

۲. دانش آموختهٔ کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، ایمیل: amirhauth@gmail.com

۳. دانش آموختهٔ دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، ایمیل: masoudhaghighi۹۹@gmail.com

© حق مولف نویسندگان **ناشر:** دانشگاه کوثر

۱. مقدمه

روان‌درمانی اگزیستانسیال یکی از رویکردهای مهم در روان‌شناسی است که به تحلیل مشکلات روانی از منظر فلسفی می‌پردازد. این نوع درمان بر اساس مفاهیم فلسفی اگزیستانسیالیسم شکل گرفته و به بررسی مسائل عمیق انسانی از جمله آزادی، مسئولیت، ترس از مرگ، بی‌معنایی و تنهایی می‌پردازد. هدف اصلی روان‌درمانی اگزیستانسیال کمک به افراد برای درک بهتر خود، پذیرش واقعیت‌های سخت زندگی و یافتن معنا در زندگی است. این رویکرد بر خلاف دیگر درمان‌ها که ممکن است به رفع علائم ظاهری مشکلات توجه کنند به دنبال مواجهه با بحران‌های وجودی و مشکلات درونی فرد است.

فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم که عمدتاً توسط فیلسوفانی مانند سورن کی‌یرکگور، فردریش نیچه، مارتین هایدگر و ژان پل سارتر مطرح شده تأکید زیادی بر مفاهیم آزادی، مسئولیت فردی، تنهایی و مرگ دارد. در این دیدگاه، انسان‌ها موجوداتی آزاد و مسئول هستند که باید خود را در دنیای بی‌ثبات و بی‌معنی پیدا کنند زیرا فرد باید تصمیمات خود را بدون هیچ‌گونه تضمین از پیش داشته باشد. این آزادی می‌تواند همزمان هم به احساس توانمندی و هم به ترس و اضطراب منجر شود؛ زیرا هر فرد باید مسئولیت انتخاب‌های خود را بپذیرد «من در برابر آنچه می‌کنم و آنچه انتخاب می‌کنم نادیده بگیرم، مسئولم» (یالوم، ۱۴۰۱: ۳۱۵). از این رو در روان‌درمانی اگزیستانسیال، فرد از نظر روانی و فلسفی به پذیرش مسئولیت انتخاب‌های خود هدایت می‌شود، درمانگر سعی دارد که فرد را از نظر روانی آماده کند تا با این آزادی و مسئولیت مواجه شود و زندگی خود را با وجود این تهدیدها و ترس‌ها سپری کند و معنایی که از زندگی برای خود می‌خواهد را بسازد. پذیرش آزادی و مسئولیت در روان‌درمانی اگزیستانسیال یکی از چالش‌های اساسی در مسیر خودشناسی و رشد انسانی است. ابراهیم عبدالقادر المازنی در ۲۲ سپتامبر ۱۸۸۹ در قاهره، مصر متولد شد. دوران کودکی او با از دست دادن پدرش همراه بود؛ پدری که محامی شرعی بود و زندگی ساده‌ای داشت. این فقدان، تأثیر عمیقی بر شخصیت و مسیر زندگی او گذاشت، زیرا مسئولیت‌های زندگی از همان کودکی بر دوشش افتاد. از مهم‌ترین آثار او در زمینهٔ رمان می‌توان به: «ابراهیم الکاتب، الطریق و ثلاثهٔ رجال وإمرأة» اشاره نمود. در این پژوهش موضوع تنهایی در رمان ابراهیم الکاتب بر اساس نظریه اروین دیوید یالوم مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد تا از این طریق بتوان چگونگی مفهوم تنهایی را به عنوان یکی از مفاهیم اگزیستاسیال در بستر ادبیات به ویژه رمان متبلور ساخت. در این جستار سعی شده است تا به دو پرسش زیر پاسخ داده شود:

۱. نمود مؤلفه تنهایی در رمان «ابراهیم الکاتب» بر اساس نظریه یالوم چگونه بوده است؟

۲. با توجه به نظریه یالوم تنهایی چه تأثیری بر شخصیت‌های رمان مزبور داشته است؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون هیچ پژوهشی موضوع تنهایی را در رمان «ابراهیم الکاتب» بر اساس نظریه اروین یالوم مورد نقد و بررسی قرار نداده است. از این رو به برخی از پژوهش‌های صورت گرفته در این حوزه اشاره می‌شود:

مقالۀ «بررسی مواجهه با رنج تنهاییِ اگزیستانسیال در اندیشۀ اروین یالوم و رنج عارفانۀ فِراق در اندیشۀ مولوی» نوشتۀ مظاهری و علیزمانی، (۱۳۹۷)، چاپ شده در نشریۀ پژوهش‌های فلسفی- کلامی دانشگاه قم که به بررسی تطبیقی تنهایی در نزد یالوم و مولوی پرداخته است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد در اندیشۀ یالوم، رنجِ تنهایی راه حلی نداشته و مسئله‌ای وجودی است که انسان باید آن را بپذیرد و فقط می‌تواند آن را تسکین دهد، اما مولوی با خدا بودن را رافعِ رنجِ فراق و تنهایی می‌داند.

مقالۀ «بررسی تنهایی و راه‌های درمان آن در اشعار عدنان الصائغ بر اساس نگرش وجودی اروین یالوم»، نوشتۀ تصدیقی مؤخر و آباد، (۱۴۰۱)، چاپ شده در مجلۀ زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد به بررسی تنهایی در اشعار الصائغ بر اساس نظریه یالوم پرداخته است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد مضمون تنهایی درغالب اشعار عدنان مربوط به تنهایی وجودی است که نسبت به تنهایی درونی و تنهایی بین فردی بسامد بیشتری دارد. به همین ترتیب نیز شیوه‌های درمان تنهایی وجودی در اشعار وی ازجمله پناه بردن به خیال و رؤیا، روی آوردن به عشق و عزلت‌نشینی بیشتر در شعر عدنان نمود پیداکرده است.

مقاله «واکاوی تنهایی‌های سه‌گانه و تکنیک‌های درمان آن در رمان «زهر اللّیمون وقصص أخری» علاء الدیب در پرتو نظریۀ اروین یالوم» به بررسی تنهایی‌های سه‌گانه در رمان مذکور بر اساس نظریه یالوم پرداخته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد تنهایی‌های سه‌گانۀ حاکم بر شخصیت‌های داستان و مضامین آن در شیوۀ روایی و ساختار داستان نیز نمود یافته است. به گونه‌ای که نویسنده در بخش‌های مختلف از شگرد تک‌گویی و زوایۀ دید متناسب با مضمون بهره جسته است. همچنین از میان تکنیک‌های تعیین شده از سوی یالوم، تکنیک‌هایی نظیر پذیرش کارکرد یاد خدا، عشق‌ورزی به وطن، مهرورزی به دیگران و ارتباط با آنها، همانندسازی و خیال‌پردازی به عنوان راهکارهای تسکین تنهایی در این رمان مشاهده گردید.

۲. بخش چارچوب نظری

در این بخش به تبیین و توضیح مؤلفه تنهایی بر اساس نظریه اروین یالوم پرداخته می‌شود.

۲-۱. تنهایی از منظر روان درمانی اگزیستانسیال و اروین یالوم

تنهایی در روان‌درمانی اگزیستانسیال یکی از عمیق‌ترین و اساسی‌ترین جنبه‌های تجربه انسانی است. این مفهوم نه تنها به معنای انزوا یا جداافتادگی اجتماعی است، بلکه به سطحی عمیق‌تر و وجودی از تنهایی اشاره دارد. انسان، به عنوان موجودی آگاه از خویشتن، همواره با این واقعیت روبروست که هیچ‌کس نمی‌تواند به طور کامل او را درک کند یا تجربه‌های درونی‌اش را با او شریک شود. این تنهایی بنیادین که به «تنهایی وجودی» شناخته می‌شود، بخشی غیرقابل اجتناب از هستی انسان است. «تنهایی یک رفتار مستقیمی است که انسان آن را احساس می‌کند؛ چرا که تنهایی به طور مستقیم با شخصیت انسان در تماس و ارتباط است. تنهایی یک احساس انتزاعی و درونی است که اکثر مواقع در خلوت آشکار می‌شود» (عجیل صاحی الهاشمی، ۲۰۲۲: ۱۲۷).

از دیدگاه اگزیستانسیالیسم، انسان‌ها به دلیل فردیت خود، در نهایت در تصمیم‌گیری‌ها، انتخاب‌ها و مواجهه با زندگی و مرگ تنها هستند. هیچ‌کس نمی‌تواند مسئولیت نهایی زندگی فرد را به عهده بگیرد یا بار تصمیمات او را تحمل کند. انسان از نظر اگزیستانسیال ذاتا تنهاست، یعنی تنها به دنیا می‌آید و تنها می‌میرد زمانی که مرگ سراغ او را می‌گیرد همه چیز (خانواده، دوستان، آشنایان و ...) آدمی را در چنگال مرگ رها می‌کنند و به سوی نیستی می‌رود البته اگر فرد خداباوری باشد این تصور را دارد که اعمال نیک او را رها نمی‌کنند و احساس تنهایی او را تا حدی تسکین می‌دهند به عبارتی اگر فرد ماهیت انسان را بر وجود او مقدم بدارد در این صورت است که به اعمال نیک خود دل می‌بندد که فلسفهٔ اگزیستانسیال سارتر آن را رد کرده است، و از این نظر تنهاست که فقط خودش مسئول زندگی خودش است، وقتی انسان به این آگاهی برسد که خودش مسئول زندگی‌اش است و کس دیگری در آن دخیل نیست، خودش را تنها و فردی ناتوان می‌بیند که آفرینندهٔ ماهیت خودش است و در اینکه چطور ماهیت خود را بسازد سرگردان است چرا که قوانین فرا زمینی‌ای وجود ندارد که بر اساس آن کارها را پیش ببرد و خود را تنها و بی پناه خواهد یافت که نیروهای بیرونی زندگی او را طاقت‌فرسا کرده و او نمی‌تواند واکنش یا پناهی در مقابل این نیروها داشته باشد، «شاید حیوانات حس نیاز به شبان و جان‌پناه در خود ببینند ولی انسان که به نفرین خودآگاهی گرفتار شده، باید در جهان هستی بی‌پناه بماند» (یالوم، ۱۴۰۱: ۴۹۹). این آگاهی از تنهایی ممکن است در ابتدا اضطراب‌آور باشد، اما در عین حال فرصتی برای رشد و خودشناسی عمیق فراهم می‌کند.

تنهایی وجودی انسان را به سوی پذیرش مسئولیت زندگی و کشف معنای درونی سوق می‌دهد. تنهایی می‌تواند به شکل‌های مختلفی تجربه شود؛ گاهی به صورت جدا افتادگی از دیگران یا فقدان روابط نزدیک، و گاهی به صورت جدا افتادگی از خود، یعنی زمانی که فرد احساس می‌کند با ارزش‌ها، اهداف یا احساساتش بیگانه شده است. با این حال، تنهایی وجودی بیشتر از این موارد است و به درک این حقیقت اشاره دارد که ما در هستی خودمان تنها هستیم. چنانکه یالوم می‌گوید: «از دیدگاه من، درمانگر بالینی با سه شکل متفاوت از تنهایی روبروست: بین فردی، درون فردی، اگزیستانسیال. تنهایی بین فردی که معمولا به صورت جدا افتادگی و بی‌کسی تجربه می‌شود به معنای دور افتادن از دیگران است.... تنهایی درون فردی زمانی اتفاق می‌افتد که فرد احساسات یا خواسته‌هایش را خفه کند، «بایدها» و «اجبارها را به جای آرزوهایش بپذیرد، به قضاوت خود بی‌اعتماد شود یا استعدادهای خود را به بوتهٔ فراموشی بسپارد» (همان، ۴۹۴-۴۹۳). اما تنهایی اگزیستانسیال تنهایی‌ای است که بالذات در زندگی انسان‌ها وجود دارد مانند مرگ که بالذات وجود دارد «در این حالت اشیاء از مفهوم تهی می‌شوند و فرد احساس می‌کند دیگر با جهان رابطهٔ خاصی ندارد... این تنهایی بیش‌تر مواقع زمانی در ما به شدت احساس می‌شود که ناگهان به نوعی از زندگی روزانه‌مان محروم می‌شویم. آن‌گاه آگاهی‌مان از تنها بودنمان در جهان ترسی در ما ایجاد می‌کند که فراموش نشدنی است و تجربهٔ این تنهایی به خودآگاهی‌ای منجر می‌شود که روابط ما را برای همیشه دست خوش تغییر کند» (امیری و علیزمانی، ۱۳۹۷: ۷). این تجربه می‌تواند محرکی برای جستجوی روابط معنادارتر و عمیق‌تر با دیگران باشد؛ چرا که آگاهی از تنهایی به فرد کمک می‌کند تا به جای وابستگی ناسالم به دیگران، روابطی اصیل و آزادانه برقرار کند.

از منظر روان‌درمانی اگزیستانسیال، تنهایی نه یک نقص یا مشکل، بلکه بخشی طبیعی از تجربه انسانی است که نیازمند پذیرش و

تأمل است. روان‌درمانگران اگزیستانسیال افراد را تشویق می‌کنند که به جای فرار از تنهایی، آن را به عنوان فرصتی برای شناخت عمیق‌تر خویشتن و خلق زندگی‌ای معنادار بپذیرند. تنهایی، اگرچه ممکن است گاهی دردناک باشد، در نهایت می‌تواند به انسان یادآوری کند که فقط خود شخص مسئول خلق معنا و هدایت زندگی خود است. پذیرش این واقعیت نه تنها فرد را از ترس‌های وجودی رها می‌کند، بلکه به او امکان می‌دهد که با آزادی و اصالت بیشتری زندگی کند.

تنهایی وجودی همچنین به انسان فرصتی می‌دهد که خلوت خود را بهتر بشناسد و با پناه بردن به آن به خود و زندگی‌اش با عمق بیشتری بیندیشد. تنهایی به فرد اجازه می‌دهد تا از فشارها و انتظارات اجتماعی فاصله بگیرد و با خویشتن حقیقی خود ارتباط برقرار کند اگر «ما به جای اینکه به خودمان اعتماد کرده و درونمان را جستجو کنیم و پاسخ‌های خودمان را به تعارض‌های زندگی خویش پیدا کنیم، با تبدیل شدن به آنچه دیگران از ما توقع دارند، اصول خود را زیر پا می‌گذاریم. وجود ما در انتظارات آنها ریشه می‌دواند، و با خودمان بیگانه می‌شویم» (کری، ۱۴۰۰: ۲۰۷). روان‌درمانی اگزیستانسیال بر این نکته تأکید دارد که تنهایی، اگر به درستی درک و مدیریت شود، نه تنها منفی نیست بلکه می‌تواند ابزاری برای تقویت روابط انسانی باشد. زمانی که فرد تنهایی وجودی خود را می‌پذیرد و به جای مقاومت در برابر آن، با آن آشتی می‌کند، می‌تواند روابطی آزادتر و اصیل‌تر با دیگران برقرار کند. این نوع روابط بر اساس همدلی و احترام متقابل شکل می‌گیرند و از وابستگی یا نیاز به تأیید دیگران فاصله می‌گیرند. علاوه بر این، تنهایی می‌تواند منبعی برای خلاقیت و نوآوری باشد. بسیاری از هنرمندان، نویسندگان و متفکران بزرگ در لحظات تنهایی توانسته‌اند به ایده‌ها و بینش‌های عمیق دست یابند. این لحظات فرصتی برای رهایی از شلوغی‌های روزمره و تمرکز بر دنیای درونی فرد فراهم می‌کند. از این رو، تنهایی نه تنها به خودشناسی کمک می‌کند، بلکه بستری برای آفرینش و نوآوری نیز فراهم می‌آورد.

در نهایت، روان‌درمانی اگزیستانسیال به افراد کمک می‌کند تا تنهایی را نه به عنوان یک تهدید، بلکه به عنوان بخشی طبیعی و ضروری از هستی انسان درک کنند. پذیرش تنهایی به فرد آزادی می‌دهد تا زندگی‌ای معنادار و آگاهانه بسازد، به روابطی اصیل دست یابد و در مواجهه با بحران‌های وجودی، با شجاعت و قدرت بیشتری عمل کند. تنهایی، در نهایت، بخشی از سفر انسانی است که به فرد کمک می‌کند تا به خود و جهان اطرافش به شیوه‌ای متفاوت و عمیق‌تر نگاه کند.

۳. بررسی تنهایی در رمان «ابراهیم الکاتب» بر اساس نظریه یالوم

۳-۱. تنهایی و عدم ارتباطات اجتماعی

دوری از دیگران، انزواطلبی و عدم تجربهٔ روابط معنادار مؤلفه‌هایی هستند ابراهیم و شوشو با آن‌ها دست به گریبان هستند که تنهایی آن‌ها را به نمایش می‌گذارند، تنهایی‌ای که می‌تواند ناشی از شرایط زندگی، اتفاقات گذشته، یا محدودیت‌های اجتماعی باشد. تنهایی نه تنها به جدایی فیزیکی از دیگران مربوط است، بلکه شامل احساس جدایی عاطفی و وجودی نیز می‌شود. تنهایی و عدم ارتباطات اجتماعی، تجربه‌ای در زندگی شخصیت‌های رمان است، این تجربه می‌تواند منجر به احساس جدایی عمیق از دیگران و ایجاد دشواری در بازسازی روابط شود. تنهایی بین فردی و وجودی در کنار هم، به شخصیت‌ها احساسی از بیگانگی و انزوا می‌دهد که در نهایت، مسیر

بازگشت به زندگی اجتماعی را برای آن‌ها پیچیده‌تر می‌کند. در متن، این جنبه از تنهایی در زندگی شخصیت‌های ابراهیم و شوشو مشهود است که بازتاب دهندهٔ مشکلاتی ناشی از شرایط خاص زندگی، مانند مرگ همسر برای ابراهیم یا محدودیت‌های اجتماعی برای شوشو، است که نه تنها به جدایی فیزیکی از دیگران منجر شده، بلکه به انزوای عاطفی و فقدان تعاملات معنادار نیز دامن زده است.

«لقد قضيت هنا ليلتين و لم أجاوز عتبة الباب إلا دقائق أمس. فما العمل؟ لست أراني أطيق هذا الحبس فقولي لي أين أذهب. ولكن بالله عليك لا تقذفي بي في وسط جحافل من أجلاف الريف» (المازنی، ۲۰۱۲: ۵۸).

(ترجمه): من اینجا دو شب اقامت کرده‌ام و تنها چند دقیقه پیش از در بیرون رفتم. چه کار باید بکنم؟ نمی‌توانم این حبس را تحمل کنم، پس بگو به کجا بروم اما لطفاً مرا به میان جماعتی از افراد بی‌فرهنگ نینداز.

در این مثال دو مفهوم احساس محبوس بودن و تنهایی دیده می‌شود، مفهوم محبوس بودن در بخش آزادی بررسی خواهد شد. در این متن تنهایی به شکل دوری جستن از جمعیت در آمده است که به تنهایی بین فردی برمی‌گردد، وضعیتی است که فرد از قرار گرفتن در میان جمع فراری است ابراهیم که پس از مرگ همسرش دچار انزوا شده، از تعاملات اجتماعی دوری می‌کند. او احساس می‌کند که نمی‌تواند با دیگران ارتباط برقرار کند و حتی از حضور در جمعی از افراد بیزار است. یالوم معتقد است که تنهایی بین فردی به صورت جدا افتادگی از دیگران و بی‌کسی تجربه می‌شود و به معنای دوری از دیگران است (یالوم، ۱۴۰۱: ۴۹۳). تنهایی بین فردی می‌تواند به دلیل اتفاقی در زندگی فرد رخ بنمایاند و این اتفاق منجر به منزوی شدن فرد شود. «در تنهایی بین فردی، موقعیت، اتفاق، یا شرایط خاص زندگی فرد او را از برقراری رابطه با آدم‌ها و تعاملات اجتماعی دور می‌کند و در این حالت فرد احساس تنهایی می‌کند» (امیری و علیزمانی، ۱۳۹۷: ۵). و اتفاقی که در زندگی ابراهیم رخ داده و او را به تنهایی و دوری از جمع کشانده است، مرگ همسرش است.

«وقد قضت هذا الشطر الأول من عمرها في عزلة قلّما أتيح لها فيها أن تخالط الرجال؛ إلا أن يكونوا من ذوي قرابتها الأدنين، فلم تألف أذنها عبارات الإعجاب بحسنها» (المازنی، ۲۰۱۲: ۷).

(ترجمه): او این بخش اول زندگی‌اش را در انزوایی گذرانده که کمتر فرصتی برای ارتباط با مردان داشته است؛ مگر اینکه از بستگان نزدیکش باشند. بنابراین گوش‌هایش با عبارات تحسین‌آمیز درباره زیبایی‌اش آشنا نشده‌اند.

شوشو بخش اول زندگی‌اش را بدون هیچ ارتباطی با مردان گذرانده و این می‌تواند به تنهایی اگزیستانسیالش دامن بزند چرا که ارتباط با دیگران فرد را از تنهایی اگزیستانسیال دور می‌دارد «تنهایی اگزیستانسیال اغلب از طریق نسبت‌های بین فردی در مرزهای قابل کنترلی نگه داشته می‌شود» (یالوم، ۱۴۰۱: ۴۹۶). او با اینکه در کنار خانواده و بستگان نزدیک زندگی می‌کند، اما همچنان از تجربه ارتباطات عمیق و معنادار با دیگران، به ویژه با جنس مخالف، محروم است. این عدم تعامل، می‌تواند به نوعی تنهایی وجودی در او منجر شود و به دلیل نداشتن تجربه در ارتباط با مردان و ناشناخته ماندن برای خود، ممکن است دچار ناهماهنگی شناختی شود، به این معنا که آنچه در ارتباط با سایر مردان خواهد دید با آنچه که درون خانواده دیده و به آن باور دارد تفاوت زیادی خواهد داشت و این ناهماهنگی منجر می‌شود که با درد روانی روبرو شود و سعی کند خود را با دنیای بیرون هماهنگ کند «ناهماهنگی شناختی می‌تواند

یک محرک قوی برای تغییر نگرش‌ها و رفتارها باشد، زیرا افراد تمایل دارند تا هماهنگی روانی خود را بازیابند» (آرونسون، ۱۳۸۴: ۲۶۵). افرادی که با اشخاصی معدود ارتباط دارند اغلب در برقرار کردن روابط جدید و نگه‌داری آن به مشکل می‌خورند «افرادی که انتخاب می‌کنند تنها با افراد معدود و برگزیده‌ای در ارتباط باشند، بیشترین مشکل را در برقراری ارتباط دارند» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۵۳).

۳-۲. تنهایی درونی

تنهایی درونی می‌تواند هم فرصتی برای خودآگاهی و استقلال باشد و هم خطری برای انزوا و قطع ارتباط با دیگران. در متن، ابراهیم تنهایی را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی‌اش پذیرفته و آن را دوست دارد. این تنهایی به او امکان می‌دهد با خود خلوت کند و پرسش‌های عمیق دربارۀ زندگی اش را بررسی کند. اما اگر این تمایل به تنهایی در ابراهیم از حد تعادل فراتر رود، ممکن است او را از روابط اجتماعی معنادار دور کند و به انزوای ناخواسته منجر شود که بر سلامت روانی‌اش تأثیر منفی می‌گذارد. این موضوع نشان می‌دهد که تنهایی درونی باید با تعاملات اجتماعی متعادل شود تا فرد بتواند زندگی‌ای سالم و پربار داشته باشد.

شوشو از اینکه ابراهیم در بیمارستان تنها بوده سؤال می‌کند ابراهیم پاسخ داد: «أنا أحب الوحدة» (المازنی، ۲۰۱۲: ۱۷).

(ترجمه): من تنهایی را دوست دارم. تنهایی جزئی جدایی ناپذیر از زندگی است، فرد گاهی برای رسیدن به آرامش به تنهایی نیاز دارد یا بهتر است بگوییم به خلوت با خود نیاز دارد اما تا جایی که این خلوت به انزوا و گوشه‌گیری تبدیل نشود و بر روابط فرد تأثیر نگذارد و فرد این تنهایی درونی را به تنهایی بیرونی تبدیل نکند؛ چرا که آدمی با وجود اینکه در ذات خود تنها است در عین حال موجودی اجتماعی‌ست «ما اصولا تنها هستیم، اما از فرصت ارتباط برقرار کردن با دیگران نیز برخورداریم» (کری، ۱۴۰۰: ۲۰۲). مسلماً راه حلی برای حذف تنهایی از زندگی وجود ندارد چرا که تنهایی در ذات انسان وجود دارد و جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی است اما می‌توان با برقرار کردن روابطی معنادار درد ناشی از تنهایی را تسکین داد، دوست داشتن «تنهایی» و گوشه‌گیری فرد را در تنهایی بیشتری غوطه‌ور می‌کند، فرد را از برقرار کردن روابطی معنادار دور می‌دارد و ممکن است منجر به چنین دیدگاهی شود: «حال که ما از نظر باطن و درون تنها هستیم و بود و نبودمان در جامعه و در کنار همنوعانمان هیچ صورتی را تغییر نمی‌دهد، پس چه بهتر که این تنهایی درونی را با تنهایی بیرونی همراه سازیم» (مظاهری؛ علیزمانی، ۱۳۹۷: ۸۰). شخصیت ابراهیم در این متن از تنهایی لذت می‌برد و از اینکه شب‌ها در بیمارستان تنها بوده است، رضایت دارد. این دیدگاه در تضاد با نگرانی‌های اطرافیان او قرار دارد که تنهایی را به عنوان شرایطی ناخوشایند و خطرناک می‌بینند.

از منظر روان‌درمانی اگزیستانسیال، تنهایی می‌تواند فرصتی برای رویارویی با خود و پرسش‌های اساسی درباره زندگی باشد. ابراهیم، برخلاف دیگران، به جای فرار از این تنهایی، آن را به عنوان فرصتی برای تجربه استقلال و خودآگاهی می‌بیند. ابراهیم با پذیرفتن تنهایی، به نوعی خودشناسی و استقلال می‌رسد. با این حال، اگر این رویکرد باعث دور شدن او از روابط معنادار شود، می‌تواند به انزوای مزمن بدل گردد. انسان موجودی اجتماعی است و نمی‌تواند تنها با تکیه بر درونگرایی، نیازهای عاطفی و اجتماعی خود را برآورده کند.

۳-۳. نوسان بین فردیت و آمیختگی

یکی از ویژگی‌های بنیادین تجربه انسانی، نوسان میان حفظ فردیت و تمایل به آمیختگی و ارتباط با دیگران است. انسان از یک سو، نیاز دارد استقلال و خودمختاری خود را حفظ کند و از وابستگی به دیگران اجتناب نماید. از سوی دیگر، میل به پیوند و انس با دیگران، نیازی ضروری برای دلگرمی، معنا، و حمایت عاطفی است. این دو نیاز متضاد، در طول زندگی همواره در تعارض و توازن قرار دارند. در متن، این نوسان به وضوح در رفتار ابراهیم نمایان است. او از دیدارهای خانواده و دوستان پرهیز می‌کند و ترجیح می‌دهد تنها باشد، اما هم‌زمان، حضور ماری را به عنوان دلگرمی و پناهی برای مقابله با تنهایی خود می‌پذیرد.

«زیارات قلیلة قصیرة یؤدیها له أهله وخاصة خلصاءه، و وحدة طویلة تتخللها فترات جعلت تطول شیئًا فشیئًا تؤنسه فیها ماری بمحضرها وحدیثها. فنشأت بینهما ألفة» (المازنی، ۲۰۱۲: ۲۳).

(ترجمه): بازدیدهای کوتاه و اندکی از سوی خانواده و دوستان نزدیکش انجام شد، و تنهایی طولانی‌ای که هر چه بیشتر ادامه پیدا می‌کرد، با حضور و صحبت‌های ماری دلگرم‌کننده‌تر می‌شد. بین آن دو انس و الفتی شکل گرفت.

ابراهیم از سویی ارتباط با خانواده و دوستانش را کم کرده و می‌خواهد که آنها کمتر به دیدار او در بیمارستان بیایند و اینطور است که سعی دارد تنهایی خود را حفظ کرده و از وابستگی عاطفی با خانوادهٔ خود دوری کند که این خود تنهایی‌اش را تشدید می‌کند «جدایی از آمیختگی بین فردی، فرد را به کام تنهایی اگزیستانسیال می‌افکند» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۰۵). و از سویی طولانی شدن تنهایی‌اش باعث می‌شود که با پرستار خود ماری بیشتر هم‌صحبت شود و این حضور ماری برای او دلگرم کننده‌تر باشد و بین آن دو انس و الفتی به وجود بیاید انسان از سویی می‌خواهد که وابستگی‌ای نداشته باشد و استقلال و فردیت او تهدید نشود و از سویی می‌خواهد با دیگران ارتباط داشته باشد و با دیگری درآمیزد تا درد تنهایی‌اش را تسکین دهد. «افراد علاقه دارند منحصر به فرد و خودمدار بودن خود را حفظ کنند و در عین حال دوست دارند از خویشتن خارج شده و با موجودات دیگر و طبیعت ارتباط برقرار کنند» (کری، ۱۴۰۰: ۲۷). این تعارضی است که انسان در طول زندگی میان آن در رفت و آمد است.

تعارض میان فردیت و آمیختگی، یکی از اساسی‌ترین چالش‌های زندگی انسان است. در زندگی ابراهیم، این تعارض به خوبی دیده می‌شود: او از یک سو می‌خواهد تنها باشد و دیدارهای خانواده‌اش را کم می‌کند و از سوی دیگر، در پی انس و دلگرمی از طریق ارتباط با ماری است. این وضعیت، بازتاب‌دهندهٔ دوگانگی بنیادینی است که در تجربهٔ انسانی میان فردیت و آمیختگی وجود دارد.

۳-۴. تنهایی و مرگ

مرگ، نهایتا تجربه‌ای فردی است که انسان را با حقیقت تنهایی وجودی روبه‌رو می‌کند. هر فرد به تنهایی مرگ را تجربه می‌کند؛ هیچ کس نمی‌تواند به جای دیگری بمیرد و هیچ ارتباطی نمی‌تواند فرد را از این سرنوشت نجات دهد. این تنهایی در مواجهه با مرگ، یکی از عمیق‌ترین و اساسی‌ترین تجربه‌های انسانی است که بیمارستان، در متن، به عنوان نمادی از آن ارائه شده است. بیمارستان، با انزوای خود از جهان و حضور مداوم مرگ و ضعف انسانی در آن، انسان را با وانهادگی و محدودیت‌های وجودی‌اش مواجه می‌کند. این مکان

نه تنها نمادی از تنهایی فیزیکی، بلکه نمایانگر تنهایی اگزیستانسیال در برابر مرگ است که فرد در آن با دیدن مرگ و میرهایی که اتفاق می‌افتد به تنهایی انسان در مقابل آن روبرو می‌شود؛ چرا که متوجه می‌شود هیچ‌کس نمی‌تواند او را از مرگ نجات دهد و او در مقابل مرگ تنهاست.

«والمستشفى – كما يسهل أن يدركَ القارئ – أشبه ببقعة معزولة عن العالم، أو منتزعة من أحشائه، يكون فيه التفكير أكثر من العمل، والقلق والملل أكثر من التفكير، ولا يجري التفكير فيه، حين يجرى، إلا في دائرة ضيقة، وقلّما يؤدى إلى نتائج خيالية. ولكنه على ذلك مسرح تمثل عليه روايات تداني في جلالها واتساقها ووحدتها أحيانًا، خارجيات سفوكليس وشكسبير، ويساعد على إكسابها هذه المزايا، تركز العواطف وشدة توقف بعض الحيوات على بعض» (**المازنی، ۲۰۱۲: ۲۳**).

(ترجمه): بیمارستان – همانطور که به راحتی می‌توان فهمید – شبیه به مکانی منزوی از جهان یا جدا شده از آن است که در آنجا فکر کردن بیش از عمل‌کردن، و نگرانی و کسالت بیش از فکر کردن وجود دارد. و در آنجا، وقتی فکری شکل می‌گیرد، تنها در دایره‌ای محدود می‌چرخد و به ندرت به نتایج خیالی منجر می‌شود. اما با این وجود، بیمارستان صحنه‌ای است که در آن داستان‌هایی به نمایش در می‌آید که در عظمت، انسجام و یکپارچگی‌شان گاهی با نمایشنامه‌های سوفوکلس و شکسپیر برابری می‌کنند. آنچه به این داستان‌ها چنین ویژگی‌هایی می‌بخشد، تمرکز عواطف و وابستگی شدید بعضی از زندگی‌ها به یکدیگر است.

در این متن بیمارستان به مکانی منزوی و جدا شده از جهان تشبیه شده است که تنهایی وجودی انسان را تداعی می‌کند همانطور که انسان در تنهایی خود به فکرکردن مشغول است در بیمارستان هم افکار آدمی به سوی او سرازیر می‌شوند و همچنین بیمارستان مکانی است که در آن آدمی بیش از پیش با مرگ روبرو می‌شود؛ چرا که در آن مرگ و میر و ضعف آدمی در مقابل آن به شکل شدیدتری قابل مشاهده است، این تجربه باعث می‌شود که فرد وانهادگی و تنهایی آدمی را در مقابل مرگ حس کند «وانهادگی رابطه‌ی تنگاتنگی با مرگ دارد؛ وجود وانهاده شده همیشه می‌میرد، سرنوشت موجود مطرود قطعا مرگی اجتماعی است که بی‌درنگ در پی مرگ جسمانی فرا می‌رسد» (یالوم، ۱۴۰۱: ۱۰۳). در این متن به وابستگی زندگی انسان‌ها به یکدیگر اشاره شده است که چطور ناپایداری زندگی و مرگ یک شخص می‌تواند بر رفتار و زندگی اطرافیان و نزدیکان او تأثیر بگذارد و این اهمیت روابط انسانی و تأثیر آن‌ها بر معنا و ارزش زندگی را نشان می‌دهد. تنهایی و مرگ، دو تجربه بنیادین انسانی‌اند که به ویژه در شرایط بحرانی، مانند بیماری یا حضور در بیمارستان، آشکار می‌شوند. بیمارستان، با انزوای خود و تمرکز بر زندگی و مرگ، نمادی از این مواجهه است. این تجربه، فرد را به درک عمیق‌تری از تنهایی وجودی و ناپایداری زندگی سوق می‌دهد اما هم‌زمان، اهمیت روابط انسانی در معنا بخشیدن به زندگی و تسکین این تنهایی را برجسته می‌سازد.

۳-۵. تنهایی و دوری از صمیمیت

تنهایی و دوری از صمیمیت، تجربه‌ای پیچیده است که در متن رمان ناشی از ترس او از آسیب‌پذیری، تجربه فقدان، یا حیا و شرم می‌باشد. این حالت می‌تواند فرد را از برقراری روابط عمیق و معنادار بازدارد و او را به سوی انزوای عاطفی سوق دهد. در مورد ابراهیم،

این عوامل او را از تجربه ارتباطات عمیق انسانی بازداشته و به انزوای اگزیستانسیال بیشتری سوق داده‌اند. این رفتار او را از تجربه ارتباطات عاطفی غنی و معنادار محروم می‌کند و به تنهایی وجودی عمیق‌تری سوق می‌دهد. این وضعیت نشان می‌دهد که برای کاهش تنهایی، باید بر ترس‌های درونی غلبه کرد و به روابط انسانی معنادار اجازه ورود به زندگی را داد.

«وكان إبراهيم على حيائه، لا يكاد يألف إنسانًا حتى يفتح له قلبه، ويرسل معه نفسه على سجيّتها» (المازنی، ۲۰۱۲: ۲۴).

(ترجمه): ابراهیم با وجود حیا و شرمش، به سختی با کسی آشنا می‌شد تا دلش را برایش باز کند و خود را آزادانه و بی‌پرده به او نشان دهد.

ابراهیم به خاطر حیا و شرمی که دارد نمی‌تواند به راحتی با کسی ارتباط برقرار کند می‌توان گفت حیا و شرم چیزی نیست جز دلیل تراشی «بیماران دلایل زیادی... برای این گوشه‌گیری‌ها مطرح می‌کنند، ولی یک دلیل شایع این است که دلیلی وجود ندارد برای چیزی انرژی صرف کنی که در هر حال زودگذر و ناپایدار است» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۵۱). شاید او پس از مرگ همسرش به این باور رسیده که زندگی ناپایدار است و به زحمت انداختن خود را برای چیزی ناپایدار را بی‌معنی بداند، این باعث شده نوعی اختلال در نزدیکی و صمیمیت در او ایجاد شود که نزدیک شدن به دیگران و ایجاد صمیمیت با دیگران را در او دشوارتر کند. این افراد معمولاً در ارتباط با دیگران با احتیاط و ملاحظه رفتار می‌کنند و از نزدیکی عمیق به دیگران می‌هراسند، که به دنبال آن، احساس انزوا و دوری از ارتباطات عمیق‌تر را تجربه می‌کنند.

و مسأله دیگری که او را از ایجاد ارتباطات با دیگران دور نگه داشته ترس او از آسیب‌پذیری است او می‌ترسد که اگر خود را بی‌پرده و آزادانه نشان دهد در نتیجه آسیبی به او وارد خواهد شد شاید او از این هراس دارد که به نوعی وابستگی دچار شود و از آنجا که او قبلاً یک فقدان را تجربه کرده و با درد آن آشنا است می‌ترسد با فقدانی دیگر آسیب بیشتری را متحمل شود «راهی پیدا کردم که از دوباره صدمه خوردن مصون بمانم: اگر نگذارم کسی برایم اهمیت پیدا کند، دیگر هرگز چنین فقدانی را تحمل نخواهم کرد» (یالوم، ۱۳۹۸: ۱۳۰). این ترس باعث شده که نتواند خود را آزادانه و بی‌پرده درون رابطه‌ای قرار دهد، عدم توانایی در برقرار کردن ارتباطاتی مطلوب فرد را به سوی تنهایی اگزیستانسیال می‌کشاند. چنانکه می‌بینیم ابراهیم تنهایی را دوست دارد و بیشتر اوقات سعی دارد تنها باشد:

«قل لي ماذا كنت تصنع وحدك هنا! أتراك جئت لتقضي الوقت كله في هذه الغرفة» (المازنی، ۲۰۱۲: ۲۹).

(ترجمه): به من بگو که چه کار می‌کردی اینجا تنها؟ آیا تصمیم داشتی تمام وقت را در این اتاق بگذرانی؟. ابرهیم از همنشینی با دیگران دوری می‌کند:

«يا دكتور! اليوم الجمعة وهو يوم راحتك. فاقضه معنا فإن ابن خالتي يمل مجالستنا ويهرب منّا دائمًا إلى غرفته» (المازنی، ۲۰۱۲: ۳۶).

(ترجمه): دکتر، امروز جمعه است و روز استراحت توست. این روز را با ما بگذران؛ چرا که پسر خاله‌ام از مصاحبت ما خسته می‌شود و همیشه به اتاقش پناه می‌برد. ابراهیم خود را از موقعیت‌های اجتماعی دور نگه می‌دارد، همانطور که گفته شد این می‌تواند بخاطر ترس

او از آسیب‌پذیری باشد، ترس از آسیب‌پذیری منجر می‌شود فرد بیشتر در تنهایی فرو رود «ترس دقیقاً مانع از چیزی می‌شود که می‌تواند رفع کنندهٔ تنهایی آنها باشد: تماس انسانی» (اسونسن، ۱۴۰۳: ۵۴). هر چند که نمی‌توان تنهایی اگزیستانسیال را کامل ریشه کن کرد اما می‌توان با ایجاد روابط با دیگران آن را تسکین داد: «ارتباط با دیگران مهم‌ترین منبع در دسترس ما برای کاستن از وحشت تنهایی است» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۵۴).

۳-۶. تنهایی و بیگانگی

تنهایی و بیگانگی در رمان به عنوان تجربه‌ای عمیق و چند وجهی بازنمایی شده است، در این حالت شخصیت‌ها با احساس رهاشدگی، بی‌پناهی، و جدایی از جهان و دیگران روبه‌رو هستند. این احساسات زمانی شدت می‌گیرند که فرد با شرایط سخت زندگی مواجه می‌شود و جهان اطراف را غیرقابل درک، بیگانه، و بی‌اعتنا نسبت به خود می‌بیند. تنهایی و بیگانگی، تجربه‌های وجودی‌ای هستند که فرد را با واقعیت رهاشدگی و بی‌پناهی در جهان روبه‌رو می‌کنند، در متن رمان نویسنده سعی می‌کند با به تصویر کشیدن حالت‌هایی از طبیعت تنهایی و بیگانگی آدمی در این جهان را به تصویر بکشد مانند به تصویر کشیدن درختان در طوفان و توصیف جهان به عنوان مکانی که به اغما رفته و جادو شده است و همچنین با توصیف حالت‌هایی که شخصیت‌ها در آن گرفتار هستند مانند توصیف حالت شوشو که درون مشکلات عاطفی خود در حال تقلا است و کسی نیست که به او کمک کند یا توصیف حالت احمد مرده که خود را متعلق به خانهٔ خود نمی‌داند. این توصیفات در متن، تنهایی و بیگانگی‌ای که شخصیت‌ها احساس می‌کنند را تداعی می‌کنند.

«وجعلت الأشجار المغروسة وراء البيت تتوجع كالبؤساء من الرياح التي تعصف بها وتصفر بيها، ثم طغت الرياح حتى صارت الجذوع الوطيدة تهتز وتروع الناظر إليها بهذه الحركة التي لم تعهد منها، كما يروعك الرجل القوى حين يبكي» (المازنی، ۲۰۱۲: ۳۷).

(ترجمه): درختان کاشته شده پشت خانه از وزش بادهایی که با شدت می‌وزیدند و سوت می‌کشیدند، مانند انسان‌های بی‌پناه شکایت می‌کردند، باد چنان شدید شد که حتی تنه‌های محکم درختان به لرزه درآمدند و این حرکت غیرعادی آنها بیننده را متحیر می‌کرد، مانند مرد قوی که ناگهان به گریه می‌افتد.

در این متن درختان نمادی از انسان‌های بی‌پناه هستند در مقابل بادها که نمادی از شرایط سخت زندگی هستند به تصویر کشیده شده‌اند این مسأله را بیان می‌دارد که انسان‌ها در مقابل شرایط سخت زندگی هیچ پناهی ندارند که به آن رو کنند، بلکه آدمی تنهاست و در این جهان رها شده است «رها شدگی انسان در جهان، بیانگر آن است که دیگر هیچ اقتدار مطلق یا منبع معنایی وجو ندارد که بتواند به وجود او پناه دهد. بی‌پناهی، حالت ذاتی دازاین است، حالتی که در آن، او باید خود مسیر خویش را پیدا کند» (هایدگر، ۱۳۹۵: ۳۱۵). به این معنا که هیچ نیروی بیرونی‌ای وجود ندارد که او را در این شرایط سخت یاری رساند و باید خود خودش را یاری رسان باشد. در مورد اینکه ابراهیم با دیدن درختان در مقابل طوفان باد تصویری از بی‌پناهی انسان در ذهن او مجسم شده می‌توان گفت که وضعیت و حالات طبیعت می‌تواند بر روح و روان آدمی نیز تأثیر بگذارد «دازاین همواره در جهانی است که با آن در تعامل است؛ این تعامل نه تنها به صورت فیزیکی، بلکه به صورت احساسی و روانی نیز وجود دارد. جهان پیرامون، با تمامی عناصر طبیعی و فرهنگی‌اش، بر حالات روحی دازاین تأثیر می‌گذارد» (همان).

«و بدأ له كأن الأرض قد ضرب عليها السحر شيطان وألزمها حالة غير إنسانية يعيى الإنسان نعتها، أو كأنها في غيبوبة أفقدتها وعيها أو كأنما هو ينظر إلى الدنيا الذاهلة عنه من خلفها ويتأملها و هي مدبرة عنه أو يسترق السمع من وراء أستار الكون» (المازنی، ۲۰۱۲: ۴۷).

(ترجمه): به نظرش می‌رسید که زمین به نوعی جادو شده و حالتی غیر انسانی پیدا کرده که انسان نمی‌تواند آن را توصیف کند، یا شاید به حالت اغما رفته و از هوش رفته است، یا انگار او از پشت پرده‌های جهان به دنیا نگاه می‌کند و آن را در حال دور شدن از خود مشاهده می‌کند، یا به نوعی از پشت پرده‌های جهان به گوشه‌ای از آن گوش فرا می‌دهد.

این توصیف از جهان به عنوان «جادو شده» یا «در حالت اغما» به نوعی نشان‌دهنده‌ی همان حالتی است که در روان‌شناسی اگزیستانسیالیستی به آن «بیگانگی» گفته می‌شود. در اینجا، ابراهیم از جهان فاصله می‌گیرد و آن را به عنوان چیزی دور از دسترس و غیرقابل درک تجربه می‌کند، گویی از پشت پرده‌های جهان به دنیا نگاه می‌کند. این احساس جدا افتادگی و ناتوانی در درک یا توصیف تجربه، همان چیزی است که اروین یالوم در کتاب «روان‌درمانی اگزیستانسیال» به آن اشاره می‌کند؛ جایی که او به بیگانگی و گسست انسان از جهان و دیگران اشاره دارد «تنهایی اگزیستانسیال، به مغاکی اشاره دارد که میان انسان و هر موجود دیگری دهان گشوده و پلی هم نمی‌توان بر آن زد. نیز بر تنهایی‌ای اشاره دارد که بسیار بنیادی‌تر و ریشه‌ای‌تر است: جدایی میان فرد و دنیا» (یالوم، ۱۴۰۱: ۴۹۶). این تصویری که ابراهیم از جهان تصور می‌کند و آن را غیرانسانی می‌داند این منظره را به ما دست می‌دهد که ابراهیم به نوعی حس بیگانگی و تنهایی دچار شده است؛ چراکه آدمی نمی‌تواند با چیزی غیرانسانی احساس همدلی و درک متقابل داشته باشد، از نظر او این جهان به حالت اغما رفته، کسی که در حالت اغما است و در حالت بی‌هوشی به سر می‌برد نمی‌توان با آن ارتباط برقرار کرد، حالت‌هایی که ابراهیم برای این جهان تصور می‌کند حالت‌هایی هستند که عدم درک و جدا افتادگی و ناتوانی در ارتباط را تداعی می‌کنند، موقعیتی که فرد حس آشنا بودن با جهان را در آن از دست می‌دهد. «وقتی انسان در کام «صحرای متروک» درون خودش می‌افتد، دنیا ناگهان ناآشنا و بیگانه می‌شود» (همان، ۵۰۱).

«أن الحياة كالنظر إلى الظلام. والمرء لا يعرف أي شيء هذا المقبل عليه وإنما يخمن و يقدر، كما يقدر في الظلام ويخمن أي شجرة هذه التي تصادفه في طريقه، وكما يحاول أن يتبين وهو سائر هل بلغ شفا شيء؟ و الإنسان وحده هو الذي يفكر ويتبرم ويعنّي نفسه بهذا وذاك بالحياة و الموت، و بالمستقبل، و بالنور و الظلام، و بالحب و البغض» (المازنی، ۲۰۱۲: ۷۵).

(ترجمه): زندگی مانند نگاه کردن به تاریکی است. آدم نمی‌داند که چه چیزی در حال نزدیک شدن است، بلکه حدس می‌زند و تخمین می‌زند؛ همانطور که در تاریکی حدس می‌زند و تخمین می‌زند که چه درختی در مسیرش قرار دارد، و همانطور که سعی می‌کند بفهمد آیا به لبه چیزی رسیده است یا نه؟ و فقط انسان است که فکر می‌کند، نگران می‌شود و خود را با این چیز و آن چیز آزار می‌دهد با زندگی و مرگ، با آینده، با نور و تاریکی، با عشق و نفرت.

در این متن زندگی به عبور از یک مسیر تاریک تشبیه شده که آدمی با تخمین زدن و حدس و گمان سعی دارد از آن عبور کند، مسیر زندگی از قبل برای فرد ترسیم نشده است که در آن سردرگم نباشد، بلکه باید خود راه خود را بیابد، کسی نیست که در این راه

دستش را بگیرد و او را راهنمایی کند، فرد در یافتن مسیر زندگی‌اش تنهاست، و در این که در کدام مسیر قدم بگذارد آزاد است و مسئولیت قدم گذاشتن در هر کدام از مسیرها بر عهدهٔ خود اوست، اشاره به مقولهٔ تنهایی و آزادی دارد که فرد در آن به همان اندازه که تنهاست به همان اندازه مسئول زندگی خویش است «تنهایی ناشی از والد خود بودن. همان قدر که آدمی مسئول زندگی خویش است، همان قدر تنهاست. مسئولیت به معنای مؤلف بودن است؛ آگاهی از مؤلف بودن خویش، به معنای ترک این اعتقاد است که دیگری مرا آفریده و حفاظتم می‌کند» (یالوم، ۱۴۰۱: ۴۹۹). آزادی و به دنبال آن مسئولیت در برابر آزادی فرد را با تنهایی‌اش در این جهان روبرو خواهد کرد.

«فنهض أحمد إلى قدميه وسأل إبراهيم: البيت؟ لماذا أذهب إلى البيت؟» (المازنی، ۲۰۱۲: ۷۸).

(ترجمه): احمد به پاهایش برخاست و از ابراهیم پرسید: «خانه؟ چرا باید به خانه بروم؟». عبارت چرا باید به خانه بروم جمله‌ای است که احساس عدم تعلق به جایی و بی‌کسی را تداعی می‌کند، احمد احساس تعلقی به خانه ندارد، خانه که نمادی از خانواده و پشتوانه‌ای برای آدمی‌ست. «تجربه‌ی تنهایی، وقتی ناگهان از رهنمودهای روزمره محروم می‌شویم، این قدرت را دارد که –احساس غربت– احساس در خانه نبودن در جهان– را برانگیزد» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۰۴).

احساسی است که فرد پس از تجربهٔ تنهایی با آن روبه‌رو می‌شود، فرد در این جهان خود را تنها و بی‌سرپرست می‌بیند که دستاویزی ندارد تا به آن چنگ زند، احساس می‌کند که هیچ سرپناهی برای پناه گرفتن ندارد، به جهانی افکنده شده که به رضایت او نبوده و در آن احساس غربت می‌کند، جهانی که به او تعلق ندارد. چنانکه ابراهیم وضعیت شوشو را توصیف می‌کند:

«وهذا أول عهدها باللجة الطامية، وما أهول الغصص التي تعانيها وهي تغوص وتطفو وتختنق وتشرق وتدفع باليدين و الرجلين وتحاول أن تصيح طلبا للنجدة فيخرسها الماء الذي يملأ فمها، وتومئ فلا يراها أحد، ومن ذا الذي يغيث في هذا الخضم الضاغي؟ أين اليد التي ليست في شاغل من أمرها؟» (المازنی، ۲۰۱۲: ۸۰).

(ترجمه): این دختر برای اولین بار با این دریای متلاطم روبه‌رو شده است. چه دردناک است لحظاتی که او در حال غرق شدن درون مشکلات عاطفی است، بالا و پایین می‌رود، خفه می‌شود، تقلا می‌کند و دست و پا می‌زند، و تلاش می‌کند برای کمک فریاد بزند ولی آب دهانش را پر کرده و مانعش می‌شود. او اشاره می‌کند اما کسی او را نمی‌بیند. در این دریای طوفانی چه کسی می‌تواند نجاتش دهد؟ کجاست آن دستی که درگیر مشکل دیگری نباشد؟.

تصویری که احساس بی‌کسی و بی‌پناهی را نشان می‌دهد، تصویری از شوشو که در حال غرق شدن درون مشکلات احساسی خود است و کسی نیست که به داد او برسد. یک حس عمیق از ناتوانی و تنهایی انسان در مقابل مشکلات زندگی را به نمایش می‌گذارد که بدون هیچ پشتوانه و دستاویزی در حال تقلا و دست و پا زدن است، لحظه‌ای که تجربهٔ تنهایی اگزیستانسیال را تداعی می‌کند. تجربه‌ای که فرد را با این واقعیت روبه‌رو می‌کند، چنانکه کامو می‌گوید جهان نسبت به او بی‌اعتناست، همهٔ دست‌ها درگیر مشکلات خودشان هستند، دستی به سوی او دراز نمی‌شود، فقط و فقط خود اوست که می‌تواند به خودش کمک کند «پدر خود شدن یا به اصطلاح اسپینوزا «خدای خود شدن» به معنای تنهایی محض؛ به معنای اتکا به خود بدون اسطوره‌ی نجات دهنده یا رهایی بخش و بدون آرامش حاصل

از حضور در حلقه‌ی انسان‌هاست. اینگونه بی دفاع ایستادن در برابر تنهایی حاصل از فردیت، برای بسیاری از ما قابل تحمل نیست» (یالوم، ۱۴۰۱: ۱۹۰).

۳-۷. تنهایی و مخفی کردن احساسات

ابراهیم با تصور اینکه افشای احساسات نوعی ضعف است، ارتباط خود را با دیگران محدود کرده و در انزوای عاطفی فرو می‌رود. مخفی کردن احساسات و خودداری از بروز عواطف، به‌ویژه در چارچوب کلیشه‌های مردانگی، اغلب فرد را به جدایی از دیگران و تنهایی سوق می‌دهد. این جدایی، از عدم تمایل یا ناتوانی در ابراز احساسات ناشی می‌شود و به تنهایی بین فردی و در نهایت تنهایی اگزیستانسیال منجر می‌شود. مخفی کردن احساسات، که اغلب به عنوان نشانه‌ای از استقلال یا مردانگی دیده می‌شود، می‌تواند فرد را از ارتباطات انسانی محروم کرده و به انزوای عاطفی و تنهایی اگزیستانسیال منجر شود. در مورد ابراهیم، این رفتار نه تنها او را از دیگران جدا کرده، بلکه او را به کام تجربه‌ای عمیق از تنهایی و بیگانگی سوق داده است.

«ماذا يجيش في صدره هذا؟ ألا يمكن أن أعلم؟ كلا! لا أمل. فإنه كتوم، كتوم متكبر كما يقول، يعد الإفضاء بما في نفسه ضرباً من الشكوى. وكل شكوى عنده ضعف لا يليق بالرجل» (المازنی، ۲۰۱۲: ۶۷).

(ترجمه): چه چیزی در سینه‌اش در حال جوشیدن است؟ آیا نمی‌توانم بدانم؟ نه! هیچ امیدی نیست. او بسیار مخفی‌کار و خودپسند است، همانطور که می‌گوید، افشای آنچه در دلش است را به نوعی شکایت می‌داند. و هر شکایتی برای او ضعف به شمار می‌آید که با مردانگی سازگار نیست.

ابراهیم با خودداری از افشای احساسات، خود را در حصاری عاطفی قرار می‌دهد. این رفتار، ناشی از باورهای فرهنگی درباره مردانگی است، اما نتیجه آن انزوای عاطفی و تنهایی عمیق‌تر است مخفی کردن احساسات خود، خود پسند بودن و مردانگی به معنای عام آن که مرد نباید احساسات خود را بروز دهد و روی پای خود بایستد، اصطلاحات و واژه‌هایی هستند که با تنهایی، جدایی و فردیت ارتباط دارند «واژه‌های مرتبط با رشد و تکامل نیز به معنای جدایی‌اند: خود استواری (خودمختاری)، اتکا به نفس، روی پای خود ایستادن، فردیت‌یابی، خود شدن و استقلال» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۰۴). به معنای نپذیرفتن آمیختگی و جدایی از دیگران است که فرد را به کام تنهایی می‌کشانند، تاوانی که فرد برای فردیت‌یابی و نپذیرفتن آمیختگی باید بپردازد تنهایی‌ست، یالوم معتقد است تنهایی بین فردی، فرد را به کام تنهایی اگزیستانسیال می‌کشاند، ابراهیم در میان گذاشتن آنچه در دلش وجود دارد را نوعی شکایت و ضعف می‌داند که با مردانگی‌اش در تضاد است، کلیشه‌های مرتبط با مردانگی، مانند خودمختاری و اتکا به نفس، به‌طور ضمنی عواطف را به عنوان ضعف تلقی می‌کنند. این دیدگاه، فرد را از ابزارهای کاهش تنهایی، مانند برقراری ارتباط عاطفی با دیگران، محروم می‌کند. دیدگاهی که ابراهیم را به جدایی از دیگران و عدم بروز احساسات وا داشته است که در نتیجه او را از آمیختگی با دیگران دور نگه می‌دارد که منجر به تنهایی بین فردی می‌شود و تنهایی بین فردی به تنهایی اگزیستانسیال می‌انجامد «چشم‌پوشی از آمیختگی بین‌فردی به معنای رویارویی با تنهایی اگزیستانسیال با همه‌ی عجز و هراس‌هایش است» (همان، ۵۰۵). این وضعیت نشان می‌دهد که تلاش برای حفظ فردیت، اگر بدون تعاملات انسانی معنادار باشد، به قیمت جدایی از دیگران و افزایش تنهایی تمام می‌شود.

۳-۸. تنهایی و فقدان عشق

عشق یکی از قدرتمندترین ابزارهای انسانی برای فرار از تنهایی و جدا افتادگی است. تجربه عشق می‌تواند به انسان احساس پیوند و معناداری ببخشد و او را از انزوا دور نگه دارد. اما زمانی که عشق بی‌پاسخ بماند یا از دست برود، فرد با خلأی وجودی و تنهایی اگزیستانسیالیستی عمیقی روبه‌رو می‌شود. در متن، شوشو با آرزوی عشق به ابراهیم تلاش می‌کند از تنهایی خود بگریزد، اما با بی‌پاسخ ماندن این عشق، احساس یأس، افسردگی، و بی‌پناهی در او شکل می‌گیرد. شوشو در آرزوی آن است که عشقش به ابراهیم با عشقی هم‌سنگ پاسخ داده شود، اما پس از درک اینکه عشقش به ابراهیم بی‌پاسخ خواهد ماند، دچار یأس و افسردگی می‌شود. او با تجربه فقدان عشق، با واقعیتی عمیق‌تر مواجه می‌شود: تنهایی اگزیستانسیال. عشق می‌توانست برای او پلی به سوی معنا و پیوند باشد، اما بی‌پاسخ ماندن آن، او را به خلأی روانی و احساس محاصره شدگی کشانده است.

«وا أسفاه! لن أعرف أيحبني كما أحبه؟ لن أسمع اللغة التي أود لو يخاطبني بها. لغة الحب المجنحة. لغة القلب النارية. كلا لا أمل في هذا أيضًا. لأنه شيء ينكره خلقه الوعر» (المازنی، ۲۰۱۲: ۶۷).

(ترجمه): آه، چه تأسفی! آیا هرگز خواهم فهمید که آیا او مرا به اندازه‌ای که من او را دوست دارم، دوست دارد؟ آیا هرگز زبان عاشقانه‌ای را که آرزو دارم با من صحبت کند، خواهم شنید؟ زبان عشق آسمانی، زبان قلب آتشین. نه، در این نیز امیدی نیست؛ زیرا این چیزی است که خلق سخت او آن را انکار می‌کند.

شوشو در آرزوی داشتن رابطه‌ای عاطفی با ابراهیم است، در آرزوی دوست داشته شدن توسط او، دوست داشته شدن و دوست داشتن است که فرد را با آمیخته شدن در دیگری از درد تنهایی دور نگاه می‌دارد، فرد به وسیلهٔ آمیخته شدن در دیگری از فردیت که مستلزم آن تنهایی‌ست فرار می‌کند، آمیختگی پاسخی به تنهایی اگزیستانسیال است. آمیختگی و نجات دهندهٔ غایی: «هر دو مفهوم، شیوه‌ی گریز از اضطراب به وسیله‌ی گریز از فردیت را توصیف می‌کنند؛ در هر دو حالت، فرد تسلی و آرامش را در بیرون از خود می‌جوید» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۳۱–۵۳۰). شوشو در آرزوی آمیخته‌شدن با ابراهیم می‌خواهد از درد تنهایی فرار کند، اما از آنجایی که این آرزوی شوشو با ناامیدی روبرو شده حس افسردگی و یأس به او دست داده است:

«فنكست رأسها وقد اغرورقت عيناها وزايلتها الغبطة التي كانت تحسها، وحلّ محلها الاكتئاب، وبدأ اليأس يدب في صدرها فأحست أنها توشك أن تختنق» (المازنی، ۲۰۱۶: ۲۰۱۲).

(ترجمه): سرش را پایین انداخت و چشمانش پر از اشک شد و شادی‌ای که قبلاً احساس می‌کرد، جای خود را به افسردگی داده بود. یأس در دلش جا گرفته بود و احساس می‌کرد که نزدیک است خفه شود.

شوشو از اینکه به عشق ابراهیم دست نیافته، سرزندگی و شادابی‌اش را از دست داده و احساس یأس و افسردگی می‌کند. عشق می‌تواند تنهایی فرد را تسکین دهد و او را از تنهایی اگزیستانسیال دور نگه دارد «عشق بهترین شیوه‌ی ما برای مقابله و کنار آمدن با درد جدا بودن است» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۱۷). و زمانی که این سپر از هم بپاشد فرد با تنهایی اگزیستانسیالش مواجه خواهد شد، شوشو پس

از فقدان عشق احساس می‌کند به دام افتاده و خود را گم گشته و تنها می‌بیند:

«ماذا تصنع؟ أين القلب الذي يمكن أن يعطف عليها ويرثيَ لها في هذه المحنة؟ بل أين المخلوق الذي تستطيع أن تبيحه دخيلتها وتفضي إليه بسرها؟ لا أحد! وهالها أن تشعر بالوحدة في هذا العالم الزاخر، وأن ترى إلى أى حد أرضاها حبها لإبراهيم مستفردة، وفى هذه اللحظة فقط أدركت أن حولها أربعة جدران سميكة، وأن هذه الجدران الأربعة –من ورائها ومن قدامها وعن يمينها وعن شمالها –محيطة بها مسدودة عليها حيثما تكون من الارض» (المازنی، ۲۰۱۲: ۶۸).

(ترجمه): چه کار باید بکند؟ کجا می‌تواند قلبی پیدا کند که نسبت به او دلسوزی کند و در این مصیبت با او همدردی نماید؟ اصلاً هیچ کسی! او از اینکه در این جهان وسیع و پرجمعیت تنهاست و می‌بیند که عشقش به ابراهیم تنها و بی‌پاسخ مانده، به شدت شوکه شده بود. در این لحظه بود که فهمید اطرافش را چهار دیوار ضخیم محاصره کرده است و این دیوارها از هر طرف – از پشت، از جلو، از سمت راست و از سمت چپ – او را محاصره کرده‌اند و او در این محاصره به دام افتاده است.

او پس از بی‌پاسخ ماندن عشقش و ناامید شدن از ابراهیم به این فکر می‌افتد که با کسی در این مورد صحبت کند تا برای او همدردی کند و برای او دل بسوزاند، «اگر درمان جویان افکار و احساسات خویش را با سایر افراد در میان نگذارند احتمال این خطر وجود دارد که منزوی و گوشه‌گیر شوند» (ریچ، ۱۴۰۱: ۹۴–۹۳). اما از نظر او هیچ‌کس نیست که در این مورد با او همدردی کند، او خود را در این جهان پرجمعیت تنها می‌بیند، خود را در میان جمعیت تنها احساس کردن همان تنهایی اگزیستانسیال است، «تجربهٔ مبرم» یا «موقعیت مرزی»ای که او را با تنهایی اگزیستانسیالش روبرو کرده تجربهٔ احساس فقدان است «"موقعیت مرزی" عبارت است از رویداد یا تجربه‌ای ناگهانی که فرد را به رویارویی با "موقعیت" اگزیستانسیال خود در جهان سوق می‌دهد» (یالوم، ۱۴۰۱: ۲۳۱). او پس از تجربهٔ این موقعیت مرزی به این درک می‌رسد که در این جهان تنها و بی‌پناه است و احساس خفگی از عدم وجود همدردی و پاسخ به عشقش، او را محاصره کرده است، شخصیت در این لحظات، با احساس عمیق تنهایی و ناامیدی مواجه است. او این تنهایی را به صورت فیزیکی و روانی تجربه می‌کند، به گونه‌ای که خود را در میان دیوارهای محاصره‌کننده‌ای می‌بیند که از هر سو او را احاطه کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

با تحلیل و بررسی نگرانی وجودی تنهایی در رمان «ابراهیم الکاتب» بر اساس نظریه یالوم نتایج زیر به دست آمد:

– یکی از مضامین نهفته در رمان‌های عربی معاصر، موضوع تنهایی است. این بحران به فرم‌های گوناگونی در شخصیت‌های مختلف رمان متجلی می‌شود. در برخی موارد این تنهایی از خود نویسنده نشأت گرفته و در قالب شخصیت‌های داستان خود را نشان می‌دهد و در برخی دیگر نویسنده با الهام گرفتن از داستان واقعی و یا غیرواقعی دیگر اشخاص این موضوع را در رمان خود بازتاب می‌دهد. باید گفت رمان به عنوان یک بستر ادبی، فضای مناسبی برای پرداختن به نگرانی‌های چهارنه وجودی و ارائه راه‌حل درمان آن است. در واقع می‌توان گفت خواننده بدون نیاز به مراجعه به روان درمانگر می‌تواند با مراجعه به اینگونه رمان‌ها با نگرانی‌های وجودی و روش‌های انکار و درمان آن مواجه و مشکل خود را در یک بستر ادبی که سرشار از ظرافت و لطفات است حل کند.

– مؤلفه تنهایی در زندگی شخصیت‌ها به گونه‌های متفاوتی نمود پیدا کرده است، به عنوان مثال به صورت ترس از آسیب‌پذیری یا به صورت حفظ فردیت و دوری از روابط با دیگران در زندگی شخصیت ابراهیم الکاتب نمود پیدا کرده است و باعث شده او شخصیتی درونگرا داشته باشد و از در میان گذاشتن احساسات دوری کند.

– این مؤلفه نیز در زندگی شخصیت شوشو نیز تأثیر خود را گذاشته است، او در اجتماعی بزرگ شده که او را از ایجاد روابط اجتماعی به خصوص با جنس مخالف منع کرده است، در نتیجه او از رفتارهای ساختگی برای جلب توجه دیگران و وفق دادن خود با جامعه شناختی ندارد. و همچنین ترس از تنهایی از او شخصیتی وابسته ساخته است که به دنبال کسب عشق ابراهیم است و نرسیدن به عشق ابراهیم او را افسرده می‌کند.

منابع ومآخذ

منابع عربی

۱) المازنی، إبراهیم عبدالقادر. (۲۰۱۲). **إبراهیم الکاتب**. القاهرة: هندواي.

منابع فارسی

۱) آرونسون، الیوت. (۱۳۸۴). **روان‌شناسی اجتماعی.** مترجم: حسین شکرکن. چاپ سیزدهم. تهران: رشد.

۲) اسونسن، لارس. (۱۴۰۳). **فلسفهٔ تنهایی**. مترجم: خشایار دیهیمی. چاپ سیزدهم. تهران: نشر نو.

۳) ریچ، فیل. (۱۴۰۱). **مشاورهٔ سوگ**. مترجم: بدری سادات بهرامی؛ هورا رهبری. چاپ دوم. تهران: نشر دانژه.

۴) کری، جرالد. (۱۴۰۰). **نظریه و کاربست مشاوره و روان‌درمانی**. مترجم: یحیی سید محمدی. چاپ بیست و چهارم. تهران: نشر ارسباران.

۵) هایدگر، مارتین. (۱۳۹۵). **هستی و زمان**. مترجم: علی رضا صلح جو. چاپ اول. تهران: انتشارات نگاه معاصر.

۶) یالوم، اروین. د. (۱۴۰۱). **روان‌درمانی اگزیستانسیال**. مترجم: سپیده حبیب. چاپ بیستم. تهران: نشر نی.

۷) ــــــــــــــ . (۱۳۹۸). **مامان و معنی زندگی**. مترجم: سپیده حبیب. چاپ بیست و چهارم. تهران: نشر قطره.

مقالات

۱) امیری، مهسا؛ علیزمانی، امیرعباس. (۱۳۹۷). «بررسی «تنهایی اگزیستانسیال» در دنیای مدرن و روش‌های مواجهه با آن با تکیه بر آرای اروین یالوم». *غرب شناسی بنیادی*. سال نهم. شمارهٔ اول. صص: ۱-۲۲.

۲) عجیل صاحی الهاشمی، شاکر. (۲۰۲۲م). «تمثلات الوحدة والفقد فی روایة "زقاق الجُمجُم" مقاربة سایکوسردیّة». *مجلة لارک للفلاسفة و اللسانیات و العلوم الاجتماعیة*. المجلد الثانی. العدد الخامس والأربعون. صص ۱۴۲-۱۲۳.

۳) مظاهری، حبیب؛ علیزمانی، امیر عباس. (۱۳۹۷). «بررسی مواجهه با رنج تنهایی اگزیستانسیال در اندیشهٔ اروین یالوم و رنج عرفانهٔ فراق در اندیشهٔ مولوی». *فصلنامهٔ پژوهش‌های فلسفی-کلامی*. سال بیستم. شمارهٔ هفتاد و هشت. صص: ۶۹-۹۰.

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الرابعة، العدد ١٣، ربيع ١٤٠٣

صص: ٤٦-٢٧

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٥٥٥٩٢٣١,١٠٧٥

قراءة الوحدة في رواية «إبراهيم الكاتب» لعبدالقادر المازني على ضوء نظرية العلاج النفسي الديناميكي الوجودي لإرفين ديفيد يالوم

عباس گنجعلی [١]

اميد هوت [٢]

مسعود سلمانی حقيقي [٣]

(تاريخ الوصول: ١٤٠٤,٠٨,٢١، تاريخ القبول: ١٤٠٤,٠٨,٢٥)

الملخص

إحدى الأزمات الوجودية الأربع هي الشعور بالوحدة. يواجه معظم الناس هذه القضية في مرحلة ما من حياتهم لأسباب مختلفة. العلاج النفسي الوجودي هو نظرية مستمدة من الفلسفة الوجودية، حيث أن الموت، والشعور بالوحدة، والحرية، والفراغ هي أربعة مكونات تشير إليها هذه الفلسفة بالمخاوف الوجودية. من منظور العلاج النفسي الوجودي، تُعدّ هذه العناصر المصدر الرئيسي للقلق الوجودي. ومن منظور الفلسفة الوجودية والعلاج النفسي، تتواجد هذه العناصر في كيان الإنسان، وتؤثر على حياته كمًّا ونوعًا، وتدفعه إلى اتخاذ أفعال معينة. وقد قام إرفين يالوم، بصفته أحد منظري العلاج النفسي الديناميكي الوجودي، بدراسة وشرح هذه المكونات الوجودية الأربعة، وهي الوحدة، والموت، والحرية، والفراغ، وأساليب العلاج والإنكار. ويحاول هذا البحث، بعد التعريف بالعلاج النفسي الوجودي وعلاقته بالأدب، وتقديم إبراهيم عبد القادر المازني، دراسة عنصر الوحدة في أجواء الرواية باستخدام منهج وصفي تحليلي قائم على نظرية إرفين يالوم. وتُظهر نتائج البحث أن عنصر الوحدة قد تجلى في حياة الشخصيات بأشكال مختلفة، كالخوف من الضعف أو الحفاظ على الفردية وتجنب العلاقات مع الآخرين. وقد تجلّى ذلك في حياة إبراهيم الكاتب، مما جعله شخصية انطوائية، يتجنب مشاركة مشاعره مع الآخرين.

الكلمات المفتاحيّة: إرفين ديفيد يالوم، العلاج النفسي الديناميكي، الوحدة، المازني، إبراهيم الكاتب.

---

١. أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية، جامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران، البريد الإلكتروني: **a.ganjali@hsu.ac.ir** (المؤلف المراسل)

٢. طالب ماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية، جامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران، البريد الإلكتروني: **amirhauth@gmail.com**

٣. طالب دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية، جامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران، البريد الإلكتروني: masoudhaghighi٩٩@gmail.com